

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی  
و دشواری کار مترجم در انتقال مفاهیم ویژه  
یعقوب جعفری

درست است که گاه برخی واژه‌ها در طول تاریخ دچار تحول می‌شوند و معنای جدیدی پیدا می‌کنند و برای فهم یک شعر یا قطعه ادبی باید ظرف زمان را در نظر گرفت، ولی به نظر می‌رسد قرآن کریم از این قاعده مستثناست، چون الفاظ قرآن از همان آغاز مورد توجه عمیق مسلمانان بوده و معانی آنها، حتی در صورت برداشتهای مختلف، به نسلهای بعدی منتقل می‌شده و در هر عصری اهتمام شدیدی به این کار وجود داشته است. البته در زمان اصحاب گاه برخی الفاظ قرآن برای آنها ابهام داشت که آن را از پیامبر (ص) می‌پرسیدند. نمونه آن پرسش از معنای کلاله بود.<sup>۱</sup> پس از رحلت پیامبر نیز کلماتی برای برخی از آنها ابهام داشت که گاه به همان حالت ابهام باقی می‌ماند، مانند کلمه «اب» در آیه «و فَاجِهَةٌ وَ اَبًا» (عبس، ۳۱) که خلیفه دوم معنای آن را نمی‌دانست و لزومی هم برای دانستن آن نمی‌دید و می‌گفت: آنچه را نمی‌فهمید به پروردگار موکول کنید،<sup>۲</sup> و یا هنگامی که از خلیفه اول معنای «اب» را پرسیدند، گفت: «کدام آسمان بر من سایه می‌افکند و کدام زمین مرا حمل می‌کند اگر درباره کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی‌دانم؟»<sup>۳</sup> در همان حال برخی دیگر از اصحاب معنای همین کلمه را با

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله «رهیافتی به مفهوم واژه قرآنی کلاله» به قلم نگارنده، ترجمان وحی، شماره ۱۹.  
۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۷.  
۳. همان.

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی... ۵ □

استناد به اشعار بیان می‌کردند. ابن عباس در پاسخ کسی که از او معنای «اب» را پرسیده بود، گفت: به معنای علف در چراگاه حیوانات است و به این شعر استناد کرد:

تری به الَبِّ والیقطینی مختلطا علی الشریعة یجزی تحتها العذب

استناد به اشعار جاهلی در تفسیر منسوب به ابن عباس بسیار است، ولی به نظر می‌رسد چنین استندهایی، به خصوص در زمان ما، باید محدود باشد، چون قرآن کریم بسیاری از الفاظ زمان خود را در معانی جدیدی به کار برده که در شعر جاهلی به آن معنا به کار نمی‌رفته است؛ مانند کلمات: تقوا، توبه، کفر، مغفرت، صلوات، زکات و غیره. می‌توانیم بگوییم که کفر به معنای پوشاندن و مغفرت به معنای محو کردن و تقوا به معنای ترسیدن و توبه به معنای بازگشت است، ولی این واژه‌ها وقتی در قرآن به کار می‌روند معنای ویژه‌ای پیدا می‌کنند که در ادبیات جاهلی نبوده است.

استناد به شعر شاعران عصر اسلامی نیز در فهم کلمات قرآنی کمک چندانی نمی‌کند، چون به خاطر نفوذ قهار ادبیات قرآن در شعر شاعران عصر اسلامی، آنها در کاربرد الفاظ تابع قرآن بودند؛ پس چگونه می‌توان برای فهم قرآن به این اشعار استناد کرد؟ البته استناد به آنها برای مبتدیان و در جهت تعلیم مفید است ولی تعیین کننده نیست.

ما باید در فهم معنای الفاظ قرآن به میراث گرانبهای بازمانده از قرون اولیه اسلامی، از روایات معصومین گرفته تا اقوال صحابه و تابعین، مراجعه کنیم و خوشبختانه باگذشت قرون متمادی هنوز آن میراث را در اختیار داریم، هرچند ممکن است بخشی از آن از بین رفته باشد و یا در آن دست برده باشند، ولی در کلیت قضیه برای ما سرمایه‌ای گرانسنگ است. درست است که در این آثار بازمانده اختلافهایی دیده می‌شود، ولی به هر حال احتمال‌های گوناگونی که گذشتگان می‌دادند به همان صورت به دست ما رسیده است و ما می‌توانیم در آن اجتهاد کنیم. در هر صورت نمی‌توان الفاظ به کار رفته در آیات قرآنی را تابع آن قاعده کلی یعنی تطور معانی الفاظ در طول تاریخ، بدانیم.

کوتاه سخن اینکه در فهم واژه‌های قرآنی، نه می‌توان به طور گسترده به اشعار جاهلی استناد جست، و نه می‌توان اشعار دوره اسلامی را مورد استناد قرارداد، چرا که از یک سو قرآن خود مفاهیم خاصی را برای الفاظ قرار داده و از دیگر سو، اشعار دوره اسلامی خود تحت تأثیر ادبیات قرآن بوده‌اند. بنابراین باید بر این نکته تأکید کرد که ادبیات قرآن یک

ادبیات منحصر به فرد است.

علاوه بر بررسی میراث گذشتگان، آنچه در فهم واژه‌های قرآن بسیار مؤثر و مهم است توجه به ساختار جملات و یا همان چیزی است که به آن دلالت سیاق می‌گوییم. در موضوع دلالت سیاق، با توجه به موقعیت واژه در آیه مورد نظر، باید به چند اصل توجه شود؛ از جمله اینکه از میان معانی گوناگونی که ممکن است یک واژه داشته باشد، مناسب‌ترین آنها انتخاب گردد؛ مثلاً کلمه «فتنه» بیش از ۳۰ بار در قرآن آمده ولی با توجه به سیاق آیه، هر موردی معنای خاصی دارد. این اصل در علم «وجوه و نظایر» مورد بحث قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

اصل مهم دیگری که در موضوع دلالت سیاق باید مورد توجه واقع شود، گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی است و آن هنگامی است که برای رساندن یک معنا می‌توان از چند واژه استفاده کرد و یا تقدیم و تأخیر واژه‌ها مشکلی ندارد، ولی می‌بینیم که قرآن از میان آن واژه‌ها یکی را انتخاب کرده و یا تقدیم و تأخیرهایی دارد که قابل بررسی است.

بدون شک، گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی حکمتهایی دارد و ما باید در رسیدن به آن تلاش کنیم تا با ظرافتهای خاصی که در قرآن به کار رفته است آشنا شویم. این می‌تواند یک فنّ و یا علمی از علوم قرآنی باشد که تا آنجا که ما اطلاع داریم، در جایی به طور مستقل به آن پرداخته نشده است،<sup>۲</sup> هرچند در این زمینه به طور پراکنده مطالبی در کتابهای تفسیری و علوم قرآنی وجود دارد.

اتفاقاً در خود قرآن کریم به تفاوت‌های موجود میان تعبیرهای مشابه از یک حقیقت و بار خاصی که ممکن است یک کلمه نسبت به کلمه مشابه خود داشته باشد تصریح شده است؛ به این دو آیه بنگرید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا (بقره، ۱۰۴)

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا اسْلَمْنَا (حجرات، ۱۴)

در آیه اول میان دو تعبیر «راعنا» و «انظرنا» که تقریباً به یک معنا هستند تفاوت گذاشته

۱. رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «ضرورت شناخت وجوه و نظایر در ترجمه قرآن کریم»، ترجمان وحی، شماره ۴.

۲. البته کتابهایی درباره تفاوت‌های کلمات مترادف تحت عنوان «فروق اللغات» نوشته شده ولی آنچه مورد نظر ماست چیزی بالاتر از این است.

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی... ۷ □

شده و این بدان سبب بوده که یهود از کلمه «راعنا» سوء استفاده می‌کردند. همین طور میان «آمنا» و «اسلمنا» که از نظر مفهوم با هم فرق دارند تفاوت گذاشته شده است.

اینک ما درباره ظرافتهای خاصی که در گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی وجود دارد، نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم تا فتح بابی باشد برای بررسیهای بیشتری که باید صورت بگیرد. البته بیشتر آنها با استفاده از کتابهای تفسیری گوناگون فراهم آمده و برخی هم مربوط به برداشتهای شخصی است. همتی می‌خواهد که کسی قرآن را از اول تا آخر با این دید و با مراجعه به تفاسیر مورد تدبر قرار دهد تا گهرهای نابی را استخراج کند.

پیش از ذکر نمونه‌ها، یادآور می‌شویم که نباید در این موضوع زیاده روی کرد و مطالب سستی را از روی تکلف بر واژه‌های قرآنی تحمیل نمود. آنچه ذکر می‌شود باید از اتقان و استواری لازم برخوردار باشد و در همین موارد هم نباید حکم قاطعانه داد. ما نیز در نمونه‌هایی که ذکر می‌کنیم حکم قاطع نمی‌دهیم و آنها را با احتیاط مطرح می‌کنیم. نمونه‌های مورد نظر را تحت چند عنوان می‌توان ذکر کرد.

### ۱. تکرار یک واژه

گاهی با تکرار یک واژه در آیه، که در نگاه اول لازم به نظر نمی‌رسد، پس از تدبر و دقت در مفهوم آن کلمه و جایگاهی که در جمله دارد، معنای مهمی به دست می‌آید که اگر آن کلمه تکرار نمی‌شد آن معنا به دست نمی‌آمد. در حقیقت می‌توان آن کلمه را کلید فهم آن آیه دانست. به عنوان مثال در سوره حج آیه ۱۷ می‌خوانیم: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.**

ملاحظه می‌کنید که کلمه «الذین» سه بار تکرار شده است؛ می‌توانست «الَّذِينَ هَادُوا» به صورت «اليهود» و «الذین اشركوا» به صورت «المشركين» باشد، اما به نظر می‌رسد که تکرار واژه «الذین» اشاره به حقیقتی مهم دارد و آن اینکه ادیان و مذاهب به سه گروه تقسیم شده‌اند و هر گروه با تعبیر «الذین» بیان شده است: اول مؤمنان یعنی مسلمانان، دوم ادیان آسمانی گذشته یعنی یهود و نصاری و صابئین و مجوس، سوم مشرکان. و جالب است که در آیه پس از ذکر آنها چنین آمده است که خداوند در روز قیامت آنها را از یکدیگر متمایز خواهد کرد و بر آن اساس داوری خواهد نمود.

این برداشت می‌تواند پاسخی باشد به کسانی که در آیه‌ای نظیر این آیه، یعنی آیه ۶۲ از سوره بقره سخنان باطلی گفته و آن آیه را به وحدت ادیان یا پلورالیسم دینی حمل کرده‌اند. متن آیه چنین است: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.** اینکه در آیه شریفه، سه دین یهود و نصاری و صابئین را با آوردن «الذین» از گروه اول که مسلمانانند جدا کرده قرینه خوبی است بر اینکه این دو گروه حکم واحدی ندارند و مفهوم آیه با توجه به این مطلب و آیات دیگر، مانند آیاتی که یهود و نصاری را به پذیرفتن اسلام دعوت می‌کند، این است که هر یک از این ادیان در زمان خودش مایه نجات است.<sup>۱</sup>

## ۲. انتخاب یک تعبیر برای رساندن معنایی خاص

در برخی آیات تعبیرهایی آمده است که در نگاه اول به نظر می‌رسد آن تعبیر مناسب آن مقام نیست، ولی پس از تدبر در آیه و بررسی تاریخی نزول آیه روشن می‌شود که آن تعبیر برای رساندن یک پیام است.

مثال: **إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ أَلْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ** (بقره، ۱۵۸)

این آیه در مقام بیان یک حکم واجب است و آن لزوم سعی میان صفا و مروه برای حج‌گزار و عمره‌گزار است. کسی که حج یا عمره به جا آورده است باید میان این دو کوه را هفت بار شوط کند و این یکی از ارکان حج و عمره است که اگر به هر دلیلی ترک شود حج و عمره باطل است. این در حالی است که در آیه شریفه این حکم با تعبیر «لا جناح» ذکر شده است. «لا جناح» یعنی باکی نیست، گناهی ندارد. ظاهر تعبیر دلالت می‌کند بر اینکه اگر حج‌گزار میان صفا و مروه سعی کند گناهی نکرده است! در حالی که همان‌گونه که گفتیم این عمل از واجبات حج و ارکان آن است. چه سری وجود دارد که در آیه شریفه به جای تعبیرهایی که وجوب و لزوم این عمل را می‌رساند، تعبیر «لا جناح» به کار رفته است؟

بررسی زمان نزول آیه و ظرف تاریخی بیان این حکم، مطلب را به خوبی روشن می‌کند و معلوم می‌شود که تعبیر «لا جناح» در اینجا رساترین تعبیر است و پیام خاصی دارد. طبق

۱. این خود بحث مفصلی است که اینجا جای پرداختن به آن نیست، از این رو فقط اشاره‌ای به آن کردیم.

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی... ۹ □

روایات معتبر تاریخی، در عصر جاهلی مشرکان مکه روی هر یک از دو کوه صفا و مروه بتی قرار داده بودند. بُتی که روی کوه صفا بود «اساف» و بُتی که روی کوه مروه بود «نائله» نام داشت. آنان به هنگام سعی میان صفا و مروه<sup>۱</sup> دست خود را به آنها می‌کشیدند. پس از آنکه اعمال حج در اسلام امضا شد، مسلمانان مأمور شدند که حج را همان گونه که در زمان حضرت ابراهیم رایج بود انجام دهند. مسلمانان کراحت داشتند از اینکه میان دو کوهی که هر کدام محل نصب یک بت بود شوط کنند و گمان می‌کردند که این کاری برخلاف توحید است. این آیه نازل شد تا به آنها بفهماند که این کار گناهی ندارد.<sup>۲</sup>

نظیر این آیه، آیه مربوط به قصر نماز در حال سفر است: **وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ** (نساء، ۱۰۱). به عقیده فقهای شیعه، قصر نماز در سفر واجب است و فقهای شیعه آن را «عزیمت» می‌دانند نه «رخصت».<sup>۳</sup> بنابراین در اینجا نیز یک حکم واجب به صورت نفی جناح آمده است و شاید نکته آن این باشد که برخی از مؤمنین گمان می‌کردند که اگر در سفر، نمازهای چهاررکعتی را دو رکعت بخوانند، از ثواب آنها کاسته می‌شود، این آیه در مقام رد توهّم آنها نازل شده است.

### ۳. تفاوت در ساختارهای صرفی کلمه

در برخی از آیات قرآنی، در مقام بیان دو مطلب مشابه، دو صیغه متفاوت از یک واژه به کار رفته و این برای بیان نکته‌ها و ظرافتهایی است که مخاطب باید آن را دریابد. نمونه روشن آن به کار بردن برخی فعلها گاهی از باب «افعال» و گاهی از باب «تفعیل» است، مانند: انزل و نزل، اوصی و وصی، نجی و انجی، اکرام و تکریم. دو باب «افعال» و «تفعیل» در متعدی ساختن فعل لازم مشابه یکدیگرند ولی هر کدام معنای خاصی به کلمه می‌دهند و قرآن کریم آنها را در جایگاه‌های خاص خود به کار برده است؛ مثلاً «انزال» بیشتر در نزول یکباره و «تنزیل» در نزول تدریجی به کار می‌رود، «انجی» بیشتر جهت صدور فعل و «نجی» جهت

۱. اعمال حج، از جمله سعی میان صفا و مروه، از عصر حضرت ابراهیم (ع) رایج بود.

۲. این مطلب در بیشتر تفاسیر از جمله مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۴۵ و تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۴۲۲ و نیز در کتب روایی و تاریخی نقل شده است.

۳. رجوع شود به جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۳۲۹. صاحب جواهر این مطلب را از ضروریات مذهب می‌داند.

وقوع فعل مورد نظر است.<sup>۱</sup> همین طور است فرق میان «اوصی» و «وصی» که اولی در جهت صدور از فاعل مانند «اوصی ربک» و دومی در جهت وقوع آن بر مفعول است مانند «وصیکم به»؛ و همین طور است «اکرم» و «کرم». مثلاً در این جمله که خداوند بنی آدم را گرامی می‌دارد، اگر عنایت کلام به گرامی داشتن خداوند باشد از باب افعال و اگر عنایت به گرامی داشته شدن بنی آدم باشد از باب تفعیل استفاده می‌شود. موارد اختلاف در ساختار صرفی کلمه و معانی گوناگونی که از آنها حاصل می‌شود بسیار است و در کتب ادبی بحثهای مفصلی دارد که ما فقط نمونه‌هایی از آن را ذکر کردیم.

#### ۴. آمدن یک حرف برای دلالت کردن بر معنایی خاص

گاهی آمدن یک حرف در یک جمله یا در یک کلمه در آیات قرآنی مطلبی را می‌رساند که معادل چند جمله است و حتی گاهی راه تازه‌ای را به روی مخاطب باز می‌کند و او را به اندیشیدن وامی‌دارد و او را به معرفتهای جدیدی فرا می‌خواند. از نمونه‌هایی که برای این موضوع می‌توان ذکر کرد، آمدن واو بر سر «لیکون» در این آیه است: **وَ كَذَلِكَ نُورِیْ اِبْرَاهِیْمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَیْكُونُ مِنَ الْمُوقِنِیْنَ** (انعام، ۷۵). در این آیه در مقام بیان هدف از اینکه چرا خداوند ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان داد، می‌فرماید: «وتا از یقین دارندگان باشد.» این «واو» در اول این جمله برای چیست؟ بعضی بدون اطلاع از هدف مهمی که این واو بر آن دلالت دارد گفته‌اند که این واو زایده است، در حالی که این واو عاطفه است و جمله بعدی را بر معطوف علیه غیر معین عطف می‌کند و منظور این است که هدف از ارائه ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم، منحصر در آنچه گفته می‌شود نیست، بلکه هدفهای دیگری هم وجود دارد که مخاطب می‌تواند درباره آنها بیندیشد.<sup>۲</sup>

مثال دیگر کلمه «مرضعة» در این آیه است:

**یَوْمَ تَرُویْنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ** (حج، ۲)

در این آیه که در مقام بیان هول و وحشت فوق العاده مردم در روز قیامت است،

۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۴۸.

۲. برای توضیح بیشتر رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «حذف و تقدیر در آیات قرآنی»، ترجمان وحی، شماره ۱۸.

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی... (۱) □

می‌فرماید: در آن روز هر زنی بچه خود را که شیر می‌دهد از یاد می‌برد. توجه کنیم که از نظر ادبیات عرب کارهایی که مخصوص زنان است و در مردان امکان وقوع ندارد، هیچ‌گاه با علامت تأنیث همراه نمی‌شود؛ مثلاً به زنی که در حال حیض است «حائض» گفته می‌شود، نه «حائضة». همین‌طور است زن شیرده که به او «مرضع» گفته می‌شود و نه «مرضعة». ابن مالک در بیان این قاعده گفته است:

وما من الصفات بالانثی یخصّ عن تاء استغنی لأنّ اللفظ نصّ

با توجه به این مطلب می‌گوییم: حرف تاء در کلمه «مرضعة» در این آیه برای تأنیث نیست، چون طبق همان قاعده نباید در این کلمه حرف تأنیث بیاید، بلکه این حرف برای رساندن معنای خاصی است که توجه به آن، مفهوم جمله را دگرگون می‌کند و آن اینکه تاء برای تلبس است، به این معنی که «مرضع» به زن شیرده گفته می‌شود، اگر چه فعلاً به بچه شیر نمی‌دهد، ولی «مرضعة» به زنی گفته می‌شود که در حال شیردادن به بچه است. به کار بردن کلمه «مرضعة» در این آیه برای بیان هول عظیم روز قیامت مناسب‌تر است؛ گویا زنی که در حال شیر دادن است و پستان او در دهان بچه‌اش قرار دارد، از هول آن روز از بچه خود غافل می‌شود و این از کلمه «مرضع» بیشتر بر عظمت هول دلالت دارد.<sup>۱</sup>

##### ۵. تغییر ضمیر برای افاده یک مطلب

یکی از کلیدواژه‌هایی که در آیات قرآنی وجود دارد، تغییر ضمیرهاست که مخاطب با تدبیر و تعمق در آنها می‌تواند به مفهوم واقعی آیاتی که بنا بر مصالحی حالت ابهام و اجمال دارند پی ببرد.

نمونه‌ای که برای این مورد می‌توان ذکر کرد، آیات ۳۲ تا ۳۴ سوره احزاب است. این آیات در مجموع خطاب به همسران پیامبر است که با جمله «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ» شروع می‌شود و با جمله «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» به پایان می‌رسد. در این آیات تمام ضمیرهای موجود به صورت جمع مؤنث مخاطب است چون خطابها متوجه زنان پیامبر است، ولی در میان این جملات، جمله‌ای آمده که حالت مستقلی دارد و ضمیر خطاب در آن به صورت جمع مذکر مخاطب است و آن،

۱. این نکته را زمخشری در تفسیر آیه مورد بحث بیان کرده است (الکشاف، ج ۳، ص ۱۴۳).



جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» است که در پایان آیه ۳۳ و در وسط خطابه‌های مربوط به همسران پیامبر قرار دارد.

تدبر در تغییر ضمیر خطاب از مؤنث به مذکر به خوبی روشن می‌کند که این جمله نمی‌تواند خطاب به همسران پیامبر باشد، بلکه باید خطاب به جمع دیگری باشد که همه یا اکثر آنها مرد هستند. با توجه به روایات بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنت<sup>۱</sup> نقل شده، این آیه مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است و «اهل بیت» اصطلاح خاصی است که فقط به این پنج نفر گفته می‌شود. برخی از کوته نظران، این آیه را که به آیه تطهیر معروف است مربوط به همسران پیامبر می‌دانند و دلیل آنها آمدن آن در وسط آیاتی است که خطاب به زنان پیامبر است. آنان به خاطر اغراض خاصی که دارند، هم روایات متواتری را که مخاطبان آیه را همان پنج نفر معرفی کرده است کنار می‌زنند، و هم اشاره روشن آیه را که در آن، ضمیر مخاطب از مؤنث به مذکر تغییر کرده است، نادیده می‌گیرند.

### ۶. تقدیم و تأخیر در عبارات

تقدیم و تأخیرهایی که در برخی از جملات آیات قرآنی دیده می‌شود، گاه دلیل روشنی دارند، مانند تقدیم مفعول بر فعل جهت افاده حصر در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، و گاه دلیل آنها چندان روشن نیست و باید از تدبر در قبل و بعد آیات به دست بیاید. ما در اینجا چند نمونه از آنها را ذکر می‌کنیم.

در آیات قرآنی هرگاه چند عدد ذکر می‌شود، همیشه ترتیب آنها رعایت می‌شود، مانند: مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ (نساء، ۷)، مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ (مجادله، ۷)، سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ... (کهف، ۲۲). ولی در آیه: أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَ فُرَادَىٰ (سبأ، ۴۶)، عدد دو بر عدد یک که از کلمه «فرادی» استفاده می‌شود مقدم شده است. شاید این تقدیم به خاطر تأکید بر اهمیت اجتماع باشد.

نمونه دیگر: در بیان حکم مجازات زن و مرد سارق، اول از مرد سارق و پس از او از زن

۱. مجموع روایاتی که در این باره از طریق اهل سنت نقل شده، در حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۳ از صفحه ۱۸ تا ۱۴۰ آمده است.

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی... ۱۳ □

سارق یاد شده: **وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** (مائده، ۳۸)، ولی در بیان حکم مجازات زن و مرد زناکار، اول از زن زناکار و پس از او از مرد زناکار یاد گردیده است: **الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ** (نور، ۲). شاید سرّ این تقدیم و تأخیر آن باشد که در موضوع سرقت معمولاً مردها بیشتر از زنها دست به سرقت می‌زنند، ولی در مورد زنا، زنها بیشتر از مردها باعث فراهم شدن زمینه زنا می‌شوند.

نمونه دیگر: گاهی جمله‌ای که در یک آیه آمده، عیناً در آیه دیگری هم آمده ولی دو آیه از نظر تقدیم و تأخیر کلمات با یکدیگر فرق دارند؛ مثلاً در داستان حضرت موسی، وقتی ساحران فرعون معجزه موسی را دیدند، گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. این تعبیر در سوره اعراف آیه ۱۲۲ به صورت «رَبِّ موسی و هارون» و در سوره طه آیه ۷۰ به صورت «رَبِّ هارون و موسی» آمده است. با توجه به فواصل آیات در دو سوره، علت مقدم شدن موسی در سوره اعراف، و هارون در سوره طه معلوم می‌شود؛ چون فواصل آیات در سوره اعراف بانون ختم می‌شود. آیات چنین است: «فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ \* قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ \* رَبِّ موسی و هارون» و در سوره طه فواصل آیات با الف مقصوره ختم می‌شود، به این صورت: «قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى \* ... وَ لَا يُفْلِحُ السَّاجِرُ حَيْثُ أَتَى \* فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سَاجِدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ موسی».

تقدیم و تأخیر در آیات قرآنی به خاطر رعایت فواصل آیات موارد متعددی دارد، از جمله اینکه در قرآن هر جا که دنیا و آخرت در کنار هم ذکر شده‌اند، همیشه دنیا جلوتر از آخرت آمده<sup>۱</sup> و مناسب هم همین است، چون از نظر زمانی دنیا از آخرت جلوتر است، ولی در یک آیه به خاطر رعایت فواصل آیات، آخرت، جلوتر از دنیا آمده است: «وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى \* أَمْ لِلإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى \* فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى» (نجم، ۲۳ - ۲۵).

مواردی هم وجود دارد که ما وجه روشنی برای آن پیدا نکردیم و شاید هم به عنوان تفنن در عبارت باشد که خود یکی از وجوه بلاغت است، مانند: «وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً» (بقره، ۵۸) که این عبارت در سوره دیگر مقدم و مؤخر شده است: «وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» (اعراف، ۱۶۱).<sup>۲</sup>

۱. مانند: بقره، ۱۳۰، ۲۰۱، ۲۱۷؛ آل عمران، ۴۵، ۱۵۲؛ نساء، ۱۲۴؛ ابراهیم، ۲۷؛ نور، ۲۳ و موارد دیگر.  
۲. در برخی از تفاسیر وجهی برای این تقدیم و تأخیر بیان شده که متکلفانه است، لذا ما از ذکر آن

### ۷. اشاره به دو جهت متفاوت یک مفهوم

در برخی از داستانهای قرآنی، گاه یک مفهوم در آیه‌ای با یک تعبیر و در آیه دیگر با تعبیر دیگری بیان شده است. این نیز می‌تواند از باب تفنن در عبارت باشد؛ ولی در مواردی دیده می‌شود که هر کلمه‌ای جهت خاص آن مفهوم را می‌رساند و از آنجایی که قرآن یک مجموعه است، خواننده با خواندن دو تعبیر می‌تواند به آن دو جهت متفاوت دست پیدا کند. به عنوان نمونه:

در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است که وقتی آن حضرت به امر خدا عصای خود را به سنگ زد، دوازده چشمه از آن جوشید. گزارش این داستان در قرآن یک بار با تعبیر «فَانْفَجَرَتْ» و یک بار با تعبیر «فَانْبَجَسَتْ» آمده است:

«فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره، ۶۰)

«أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (اعراف، ۱۶۰)

«انْفَجَرَتْ» و «انْبَجَسَتْ» هر دو به معنای جوشیدن آب است، ولی هر کدام اشاره به جهتی خاص دارد. از آن جهت که سنگ شکافته شده و آب از آن بیرون آمده، انْفَجَرَتْ به کار رفته، چون «انفجار» از فجر به معنای ظهور و طلوع است، و از آن جهت که آب در زمین جریان یافته انْبَجَسَتْ به کار رفته است، چون «انبجاس» به جریان آب از چشمه گفته می‌شود. در کتب لغت به این نکته تصریح شده که در مورد چشمه‌آبی که آب آن جریان ندارد «انبجاس» گفته نمی‌شود.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر: در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است که خداوند به خاطر نافرمانی بنی اسرائیل کوهی را بالای سر آنها قرار داد که نزدیک بود به زمین بیفتد و همه هلاک شوند ولی آنها توبه کردند و کوه بر سر آنها نیفتاد و به حالت اول برگشت و این یکی از معجزات موسی بود.

در گزارش این ماجرا می‌بینیم در برخی آیات، از آن کوه به عنوان «طور» نام برده شده (نساء، ۱۵۴) و در برخی دیگر، از آن به عنوان «جبل» یاد شده است (اعراف، ۱۷۱). طور و

خودداری کردیم.

۱. رجوع کنید به: زبیدی، تاج العروس، بیروت، دارالکفر، ۱۹۹۴م، ج ۸، ص ۱۹۷ و ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۹۹.

گزینش و چینش واژه‌ها در آیات قرآنی... ۱۵ □

جبل هر دو به معنای کوه‌اند،<sup>۱</sup> ولی هر کدام بر جهت خاصی دلالت دارند؛ «جبل» در جهت بیان عظمت و بلندی کوه است، چون از نظر لغت «جبل» به معنای تجمع و ارتفاع است و به توده مردم هم «جبله» گفته می‌شود، و «طور» در جهت گستردگی کوه و امتداد آن با کیفیت خاص در زمین است، چون «طور» در اصل به معنای کیفیت و حالت یک چیز است و «اطوار» به معنای کیفیت‌های مختلف است که در سوره نوح آیه ۱۴ آمده است.

## ۸. سکوت

در قرآن کریم در موارد خاصی با گزینش سکوت و حذف عمدی یک کلمه یا یک جمله خواننده و ادراک به تفکر می‌شود و این امکان را می‌یابد که معانی گوناگونی به دست آورد. گاهی سکوت گویاتر از سخن گفتن است. این موضوع گاهی با طرح مسئله به صورت پرسش و ندادن پاسخ به آن است تا مخاطب خود در پاسخ آن بیندیشد، مانند:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِنَا مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ (هود، ۸۸)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِن لِّهِ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (قصص، ۷۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ (ملک، ۳۰)

گاهی هم با حذف خبر یا جزا در جمله شرطیه به مخاطب این امکان را می‌دهد که معانی و مفاهیم بسیاری را به دست آورد، مانند:

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (نور، ۱۰)

وَلَوْ أَن قُرْآنًا سُرِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا (رعد، ۳۱)

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا (فاطر، ۸)

در این آیات جواب شرط حذف شده است تا خواننده خود پاسخ آنها را بیابد و مطابق با

---

۱. بعضی «طور» را نام خاص آن کوه دانسته‌اند که سخن دقیقی نیست، چون از آن کوه به عنوان «الجبل» هم یاد شده و طور چنان که گفتیم در لغت به معنای کوه آمده است.

استعداد و سعه وجودی خود جوابی پیدا کند.<sup>۱</sup>

با توجه به مجموع آنچه گفته شد که نمونه‌ای از بسیار بود، دشواری کار مترجم در انتقال برخی از این نکته‌ها و ظرافتها به زبان مقصد به خوبی روشن می‌شود. گاهی هم این کار ناممکن به نظر می‌رسد؛ مثلاً در ترجمه «لاجناح» که در آیه مربوط به سعی میان صفا و مروه است و درباره آن توضیح دادیم، مترجم اگر به معنای این واژه وفادار باشد و آن را «باکی نیست» یا «گناهی ندارد» و مانند آنها ترجمه کند، از حکم واقعی خداوند فاصله گرفته است، چون سعی میان صفا و مروه یک عمل واجب و از ارکان حج و عمره است، در حالی که از ترجمه آن چنین فهمیده می‌شود که این کار نه تنها واجب نیست بلکه احتمال ناپسند بودن آن هم می‌رود چون خداوند فرموده است گناهی ندارد! و اگر مترجم «لاجناح» را به «لازم است» یا «باید» ترجمه کند، خلاف مدلول «لاجناح» است. در بسیاری از ترجمه‌های فارسی قرآن که ما دیدیم، تعبیر «لاجناح» در این آیه به «مانعی ندارد» یا «گناهی ندارد» یا «عیبی ندارد» یا «باکی نیست» ترجمه شده و هیچ‌گونه توضیحی هم در پی آن نیامده است. در این میان در ترجمه مرحوم پاینده چنین آمده است: «هر که حج خانه خدا کند یا عمره گزارد، رواست که بر آن طواف برد.» به نظر می‌رسد که این ترجمه مناسب‌تری است، چون در روا بودن نوعی مطلوبیت هم وجود دارد و یکی از معانی «روا» سزاوار و شایسته است،<sup>۲</sup> اما در عین حال هدفی را که ساختار آیه به خاطر آن شکل گرفته است نمی‌رساند که ناچار باید در پاورقی توضیح داده شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان «حذف و تقدیر در آیات قرآنی»، ترجمان وحی، شماره ۱۸.

۲. لغت نامه دهخدا، چاپ جدید، ج ۷، ص ۱۰۸۱۳، ذیل واژه «روا».